

# صد و چهل و یک واحد، اختیاری؟!!

دانشجوی گمنام!



عمیق تر شود.

به عنوان یک دانشجو بهترین راه حل را نمی‌دانم. اما عملی‌ترین راه حل به نظرم اینگونه باید باشد که برای درس پایه آنقدر وقت بگذاریم که مطمئن باشیم مفاهیم آن‌ها را در حدی یاد گرفته‌ایم که بتوانیم مسائل شان را حل کنیم. هم‌چنین برای درس پایه ای تخصصی رشته خودمان نیز بیش‌تر وقت بگذاریم. چون این درس پیش نیاز فهم مفاهیم درس تخصصی مان هستند.

مسائل امتحانی درس پایه اکثرا تئوریک هستند و به همین دلیل با وقت گذاشتن معقول به راحتی می‌توانیم نمره بالایی بگیریم.

نمره این درس شاید به ظاهر به کار نیایند اما در انتهای دوره کارشناسی با خراب کردن معدل دانشجو، می‌توانند نمرات خوب درس تخصصی یک دانشجو را کم اثر کنند. حواس مان باشد؛ زمان بازگشت ناپذیر است و سرنوشت و آینده ما در همین سال‌های عمرمان معلوم می‌شود. طوری برنامه ریزی کنیم که بعد ها افسوس نخوریم. هرچه زمان بگذرد و بزرگ‌تر شویم مشغولیت‌هایمان زیادتر شده و زمان محدودتر می‌شود. پس چیزی را نگذاریم به این امید که در آینده رجوع کرده و یاد بگیریم. معمولا این آینده نخواهد آمد و فقط حسرت می‌ماند که یک‌کاش در زمانی که وقت داشتیم یاد بگیریم، یاد گرفته بودم.



کبریت‌ها در تکالیف با گلابی و سیب جایگزین می‌شدند و چندین بار تکرار می‌شدند چقدر خسته کننده بود. اما اگر آن تکرارها نبود ذهن عادت نمی‌کرد و به راحتی نمی‌توانست جمع و تفریق‌ها را انجام دهد.

اکثر مطالب و مفاهیم ارائه شده در درس پایه در دانشگاه همان مثال چوب کبریت‌ها هستند.

اما دانشگاه با مدرسه یک تفاوت اصلی دارد. تعداد موضوعات و مطالبی که باید فراگرفته شود زیاد هستند آن هم در زمان محدود ۸ ترم! هرچه هم در این ۸ ترم جلوتر بیاییم، هم حجم کارها و مطالب بیش‌تر شده و هم احساس نیاز به تفکر و تحقیق بیشتر. چون دانش‌جو باید تصمیم بگیرد که در کدام شاخه علاقه داشته و باید

دوازده سال گذشت و دروسی را خواندیم که تقریبا اکثر جزئیات‌شان یادمان نیست. پس چرا باید در دانشگاه هم همان شیوه را پیاده سازی کنیم و دروسی را بخوانیم که می‌دانیم در فلان شاخه تحصیلی کمکی به ما نمی‌کند؟

مشکل همین دانسته ماست! دانسته ای که از عدم دانایی می‌آید!

آیا برای شمارش اعداد چوب کبریت آورده و دسته‌های ده تایی ایجاد می‌کنیم؟ مسلما پاسخ خیر است. پس وقت گذاشتن و یادگیری آن چه کمکی می‌کند؟ وقت تلف کردن نبود؟ پاسخ ش را مطمئنا می‌دانید. آماده کردن ذهن و کمک به یادگیری‌ش نیاز داشت که مفاهیم را ابتدا به ساده‌ترین شکل ممکن نشان دهند. حتما شما هم یادتان هست وقتی چوب

# در معنای توسعه

برداشتی آزاد از کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب، نوشته شهید سیدمرتضی آوینی

تصویر اول جامعه‌ای انسانی را نمایش می‌دهد که در محیط‌های روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه‌ی زندگی، در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مثل سیل و قحطی و فرسایش خاک و اسیر امراضی مثل مالاریا، سل، تراخم و سیاه زخم، همراه با فقر غذایی و بی‌سوادی و جهالت و بلاهت، در خوف دائم از عواملی که علل آنها را نمی‌شناسد و بر سیل خرافه‌پرستی ریشه‌ی آنها را در مبادی غیبی جست و جو می‌کند، به سر می‌برد.

تصویر دوم جامعه‌ی انسانی دیگری را نشان می‌دهد که در شهری صنعتی یا نیمه‌صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی، که از غلبه‌ی او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد. در وضعیتی مطلوب که بر طبق بیان آمارهای رسمی مرگ و میر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخم، سیاه زخم و فقر ویتامین و پروتئین بر جای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره‌مند از همه‌ی امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس در جهانی که همه‌ی قوانین آن را و علل حوادث آن را می‌شناسد، زندگی می‌کند. (۶)

خوب؛ حالا این دو تصویر را با هم مقایسه کنید! (هرکس بهتر مقایسه کرد جایزه دارد و جایزه‌ی آن هم یک تور یک‌ماهه به سواحل مدیترانه است!) معلوم است و جای هیچ تردیدی هم در آن نیست که دومی بهتر است. اگر العیاذ بالله. خداوند هم صراحتاً با اسم و رسم و نشان در قرآن گفته بود که اولی بهتر است، کسی قبول نمی‌کرد چرا که دومی به مذاق هلو و حریص انسان خوش‌تر می‌نشیند. اما به‌راستی، صرف نظر از آنچه که بر سیل مطایبه (با روش تبلیغی خود غربی‌ها) گفته شد، کدام یک از این دو تصویر زیباتر است؟ باز هم دومی؟

در همین جا باید تذکراً عرض شود که این مقایسه اصلاً از ریشه غلط است و ما در فصل‌های بعدی این کتاب مفصلاً بدان خواهیم پرداخت. در این قیاس وجوه مقایسه کاملاً مغرضانه انتخاب شده. در تصویر اول جامعه‌ای تجسم یافته که

بر ترقی و توسعه - به مفهوم فرنگی آن - داشته باشد مقصود نشده است. خود لفظ توسعه نیز مصدر ثلاثی از ریشه‌ی «و س ع» و به معنای ایجاد و فراخی است و با صرف نظر از اینکه این کلمه در قرآن وجود داشته باشد یا نه، خود این لفظ ترجمه‌ای است از یک کلمه‌ی فرنگی (development) و جست و جوی آن در قرآن هیچ مناسبتی ندارد. باید به سراغ معنای آن رفت و تحقیق کرد که آیا قرآن مجید این معنا را تأیید می‌فرماید یا نه، و آیا در این جهت ما را راهنمایی فرموده است یا خیر پیش از ادامه‌ی مطلب باید این تذکر عنوان شود که قرآن مجید نازله‌ی مقام علمی پروردگار و عصاره‌ی عالم وجود است و اینچنین، بدون تردید مطلبی نیست که در آن قابل جست و جو و تحقیق نباشد؛ منتها برداشت از قرآن نیاز به مقدمات و شرایطی دارد که بدون این شرایط و مقدمات هرگز نمی‌توان در آن دریای بی‌کرانه قدم گذاشت.

منظور از «توسعه» در جهان امروز، صرفاً توسعه‌ی اقتصادی با معیارها و موازینی خاص است و اگر گاهی سخن از «توسعه‌ی فرهنگی» هم به میان بیاید مقصود آن فرهنگی است که در خدمت «توسعه‌ی اقتصادی» قرار دارد. چنان‌که وقتی سخن از آموزش نیز گفته می‌شود هرگز آن آموزش عام که ما از این کلمه ادراک می‌کنیم مورد نظر نیست بلکه منظور آموزش متد و ابزار توسعه (در همان وجه خاص) است نه چیز دیگر.

درباره‌ی اینکه میزان این توسعه‌ی اقتصادی چیست و چگونه است که جهان بر اساس این میزان خاص به جوامع «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» تقسیم می‌شود، در فصل‌های بعدی این کتاب به بحث خواهیم پرداخت. اما عجلتاً به تحقیق در مفهوم اجمالی توسعه که ایجاد فراخی و رفاه بیشتر در زندگی مادی انسان و پیشبرد او در جهت تمتع هر چه بیشتر از مواهب طبیعی باشد - می‌پردازیم.

در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان می‌سازند و او را و می‌دارند که این دو تصویر را با یکدیگر قیاس کند:

«توسعه» در فرهنگ امروزی ما شاید از نظر لفظ تازه باشد اما از نظر معنا تازه نیست. این معنا اگر نخستین سوغات غرب برای ما نباشد، از اولین ره‌آورد‌های غرب‌گرایی و غرب‌زدگی در کشور ماست.

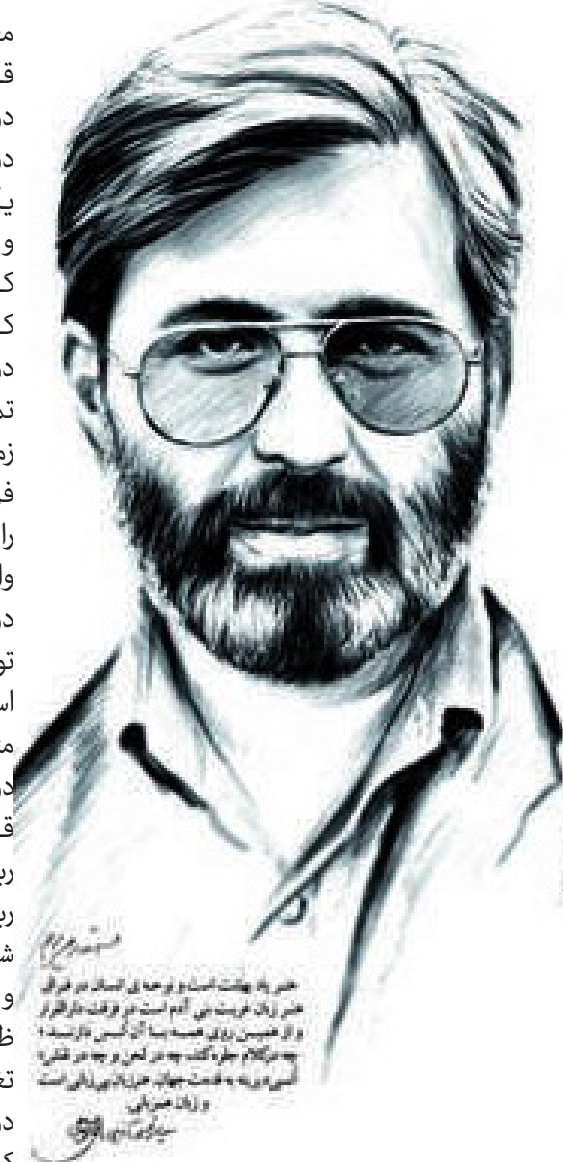
لفظ «ترقی» (۱) از اولین کلماتی است که فرنگ‌رفته‌های ما از نخستین روزهای آشنایی با غرب برای توصیف آن دیار به کار برده‌اند. «ممالک راقیه». که به معنای کشورهای مترقی و پیشرفته است. با آنکه سال‌هاست از زبان و فرهنگ عام ما حذف شده، اما هنوز هم در اذهان ما چندان غریب و نامأنوس نیست. (۲) برای دریافت معنای توسعه باید مفهوم این کلمه (ترقی) را دریافت، چرا که اصولاً همین اندیشه‌ی ترقی اجتناب‌ناپذیر بشر است که مبنای توسعه‌ی تمدن کنونی بشر در ابعاد مادی و حیوانی وجود او قرار گرفته است.

پیش از آنکه به مفهوم کلمه‌ی ترقی در تفکر غربی پردازیم، از آنجا که بسیاری از برادران ساده‌دل مسلمان ما لفظ توسعه (۳) یا ترقی را با معنای رشد و تعالی در قرآن مرادف می‌گیرند و بر مبنای همین برداشت ساده‌لوحانه درباره‌ی اندیشه‌ی ترقی و توسعه در اسلام نظر می‌دهند، باید به تحقیق در معنای «رشد» و «تکامل و تعالی» در قرآن پردازیم.

لفظ «رشد» و ترکیبات مختلف آن مجموعاً نوزده بار در قرآن مجید آمده است و آیه‌ی مبارکه‌ای که بیشتر از دیگران مورد استناد قرار گرفته آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی «بقره» است که «رشد» را صراحتاً در مقابل «غی» قرار داده است: لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (۴).

راه رشد (سبیل الرشاد) (۵) راهی است که انسان را به سوی علت غایی وجود خویش و آن هدف خاصی که از آفرینش بشر مقصود پروردگار متعال بوده است هدایت می‌کند و آن را «راه صلاح» ترجمه کرده‌اند. با این ترتیب، این کلمه هرگز به معنای توسعه یا ترقی نیست، هر چند از وجهی که بیان خواهد شد به تعالی و تکامل تاریخی بشر نیز اشاره دارد؛ اما عجلتاً از این لفظ و مشتقات آن در قرآن مجید معنایی که دلالت





هر چند روستایی و طبیعی است اما از آرمان‌های حیاتی اسلام و احکام آن به طور کامل دور افتاده است، حال آنکه تصویر دوم تصویری کاملاً خیالی و غیرواقعی است از جامعه‌ای صنعتی و ایده‌آل که پارامترهای عدم اعتدال روانی، فساد جنسی و اخلاقی، نابودی عواطف و احساسات بشری، آلودگی‌های مرگبار رادیواکتیویته و جنگ دائمی و کفر و شرک و لامذهبی، از مجموعه‌ی عوامل آن پاک شده است.

آیا می‌توان معنای توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطباق بخشید؟ خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر است که بازگشت دارد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه‌ی مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه برعکس ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن)، و تعالی در اراز خود گذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء است. مقصود این نیست که در اسلام روح و جسم و

معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. خیر، روح و جسم و معنا و ماده در اصل و ریشه متحدند و هیچ تضادی بین آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول از آنجا که هر یک از قوای چهارگانه‌ی شهوت و غضب و وهم و عقل منفردا و مجرد از سایر قوا سعی می‌کنند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و خواهش‌های آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه‌ی تکامل انسانی در اعتدال این قواست که فراهم می‌شود. از این رو اسلام از یک سو انسان را فی‌المثل به روزه گرفتن و امساک و قناعت و از سوی دیگر مؤکداً او را از زهد و درون‌گرایی مفرط پرهیز می‌دهد و این هر دو با توجه به علت غایی وجود انسان و آن هدفی است که به سوی آن در حرکت است.

منتهای حرکت تکاملی انسان و جهان و تاریخ در قرآن، الله است و این معنا در بسیاری از آیات قرآن مجید با تعبیراتی گوناگون همچون الی ربک المنتهی (۷)، الی الله المصیر (۸)، ان الی ربک الرجعی (۹)، الیه راجعون (۱۰) و... بیان شده است. اصل و ریشه‌ی این حرکت در جوهره و معنای عالم است که جریان دارد و ماده و ظاهر عالم نیز در تبعیت از این حرکت معنوی تغییر پیدا می‌کند. بنابراین، تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همه‌جانبه که در آن بعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است برمی‌گردد و حال آنکه در غرب تکامل به تصور انسان از صورت‌های پست‌تر حیوانی به صورت‌های تکامل‌یافته اطلاق می‌شود.

سخن از این نیست که آیا اسلام این تصور را می‌پذیرد و انسان را موجودی از نسل میمون‌ها می‌داند یا نه، بلکه سؤال این بود که آیا معنای «توسعه» با «تکامل و تعالی» در فرهنگ و معارف اسلامی انطباق دارد یا خیر. خیر، حرکت به سوی تکامل و تعالی در اسلام لزوماً با توسعه‌ی مادی و اقتصادی همراه نیست و بلکه بالعکس، تعالی معنوی با قناعت و زهد و مصرف کمتر و... ملازمه دارد.

و البته این سخن نه بدین معناست که توسعه‌ی اقتصادی مخالف با تکامل باشد، نه! اما ضرورتاً این نیست که بشر برای تکامل به معنای وسیع آن در اسلام. ناچار از توسعه‌ی اقتصادی باشد. برای توجیه توسعه به سراغ این نظریه نیز نمی‌توان رفت.

اگر حکومت اسلامی می‌خواهد برای رشد و تکامل انسانی برنامه‌ریزی کند، اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه پیدا

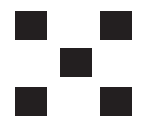
کند و در مرحله‌ی اول موانعی را که راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کرده‌اند از سر راه بردارد و از جمله‌ی این موانع فقر مادی است. بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی است نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه.

برای روشن‌تر شدن این مطلب شاید نیاز به توضیح بیشتری باشد. چه تفاوتی می‌کند که از بین بردن فقر مادی امری «اصلی» باشد یا «تبعی»؟ تفاوت در اینجاست که امور اصلی خودشان لزوماً و اصالتاً به عنوان محور و مبنای عمل مورد توجه قرار می‌گیرند، حال آنکه امور تبعی فرعی و کفایی هستند.

بدین ترتیب وظیفه‌ی اصلی حکومت اسلامی اصالتاً تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی مانعی عظیم در برابر این هدف اصلی است بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع می‌پردازد و به طور موازی در جهت تکامل و تعالی معنوی جامعه برنامه‌ریزی می‌کند.

بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر قرار نمی‌گیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

شاید هنوز هم روشن نشده باشد که این دو نحوه‌ی نگرش به فقر و فرهنگ چقدر با یکدیگر متفاوت است. در یک برنامه‌ریزی وسیع و درازمدت، اگر مبارزه با فقر مادی به عنوان محور و اصل اتخاذ شود، آنگاه آموزش و فرهنگ نیز به عنوان امور تبعی در خدمت آن قرار خواهند گرفت؛ اما اگر اعتلای فرهنگی (یعنی تزکیه و تعلیم) محور و اصل قرار بگیرد، آنگاه مبارزه با فقر به عنوان امری تبعی و مانعی بر سر راه تکامل و تعالی معنوی لحاظ خواهد شد. (۱۱) از طرف دیگر، هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. آیا مفهوم «دستیابی به عدالت اجتماعی» با معنای «توسعه» یکی است؟ آیا «توسعه» به مفهوم «زدودن فقر» نیست؟ نخست به سراغ معنای «توسعه» در جهان امروز می‌رویم و آنگاه این معنا را در نظام ارزشی اسلام مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و اینچنین، مشخص خواهد شد که این مفاهیم سه‌گانه. فقر، عدالت اجتماعی، و توسعه. چه نسبتی با یکدیگر دارند.



# تک بعدی بودن یا نبودن مسئله این است!

ورودی ۹۶ مهندسی پزشکی

مریم خزائی



کنیم، برای دین نتیجه‌ای ندارد. بدون درس خواندن نمی‌شود این خدمت را انجام داد.

کسب علم فقط یک امتیاز نیست که کسی بخواهد به جایی برسد و شغل پردرآمدی داشته باشد، مسأله این است که کسانی که می‌توانند درس بخوانند واجب است که درس بخوانند و تخصص‌ها را پیدا کنند. این دوره‌ی جوانی برای مطالعه و یادگرفتن، دوره خیلی خوبی است. واقعا یک دوره ی طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست.»

با توجه به این بیانات رهبر عزیزمان، لزوم درس خواندن و کسب علم کاملا آشکار است. اما آیا درس خواندن صرف کافی است؟ کاملا آشکار است.

ایشان همچنین فرمودند: «دوره جوانی، دوره توانایی است و این توانایی در چه چیزهایی باید به کار برود؟ به اعتقاد من، باید عمدتاً در تحصیل علم، در ایجاد صفای نفس و روحیه تقوا در خود و ایجاد نیروی جسمانی در خود که ورزش باشد به کار رود.

این سه مورد عمده است؛ یعنی اگر در یک جمله کوتاه از من بپرسند که شما از جوان چه می‌خواهید، به او خواهم گفت:

تحصیل، تهذیب و ورزش.

من فکر می‌کنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند. هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی که می‌شود کرد؛ یعنی در هر سه زمینه هم در زمینه علمی، هم در زمینه تهذیب نفس و هم در زمینه ورزش، باید در جوانی کار کنید.»

دوره ای که چهارسال از جوانی ما در آن سپری می‌شود دوران تحصیل در دانشگاه است. با کمی فکر کردن متوجه می‌شویم این دوران اوج جوانی و به کارگیری توانایی‌های ماست.

وقتی توانایی‌های خود را صرفاً در یک مسیر به کار ببریم، خصوصاً این‌که این مسیر فقط پرداختن به مسائل درسی باشد، بدون اینکه لزوم انجام فعالیت‌های جانبی را درک کنیم، خواه این امور فعالیت‌های دانشجویی باشد، خواه ورزش و مطالعه و سایر فعالیت‌ها، قطعاً به رشدی که شایسته و مدنظر رهبر عزیزمان است، نخواهیم رسید.

بهبتر است برای آینده‌ای که قرار است رقم بزنیم، از همین دوران و همین دانشگاه برنامه‌ریزی کنیم...

موضوعی که احتمالاً در دوره تحصیل در دانشگاه تبدیل به دغدغه‌ای برای بعضی دانشجویها می‌شود این است که آیا این چهارسال تحصیل را باید صرفاً به درس خواندن پرداخت...؟

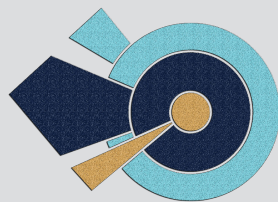
بهبتر است گریزی بزنیم به بیانات مقام معظم رهبری که در برهه‌های زمانی مختلف و به مناسبت‌های گوناگون انتظارات و توقعاتشان را از نسل جوان کشور مطرح می‌کنند، و البته توجه به همه آن‌ها امر بسیار مهمی است.

ایشان فرمودند: «اگر ذهن خالی مانند شکم خالی سروصدا می‌کرد انسان‌ها همیشه به دنبال دانش بودند.

درس خواندن برای خدمت کردن لازم است. درس باید خواند. بی‌مایه فطیر است و فایده‌ای ندارد. کسی که خیال کند حالا درس نخوانیم اما خدمت

نشریه دانشجویی صراط

سردبیر: سعید حقیقی پور  
مدیر مسئول: جمال کزازی



@utserat